



## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۱۲

درس: ماهیت شخص حقوقی و احکام آن

موضوع: تصحیح تصرفات شخصیت حقوقی از طریق تمسک به ادله ولایت فقیه تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

استاد: محمدسعید واعظی حفظه الله

### خلاصه جلسه قبل

در جلسه گذشته دنبال رسمیت بخشیدن به شخصیت های حقوقی بودیم. عرض شد که مشروعیت بخشیدن یا به رسمیت شناختن شخصیت های حقوقی و حکم به اینکه شخصیت های حقوقی، اهلیت برای معامله را دارند، اهلیت برای بیع و شراء و معاملات را دارند و حکم به اینکه دارای ذمه هستند و می توانند بر ذمه شان چیزی را قبول کنند یا چیزی بر عهده آنها بیاید، تکالیفی بر عهده آنها بیاید، درحقیقت این مسئله یک حکم وضعی است. آیا ولی فقیه می تواند این حکم وضعی را جعل کند یا نه؟

مثلاً اهلیت معامله را برای شخصیت های حقوقی جعل کند، یا برای آن ها ذمه قرار دهد. بیان شد که احکام وضعیه بردو قسم اند:

- احکام وضعیه ای که شارع ایجاد آنها را به دست مکلفین واگذار کرده است.
- احکام وضعیه ای که اینها در اختیار مکلفین نیستند.

احکام وضعی که در اختیار مکلفین هستند، مانند ایجاد ملکیت یا ابطال ملکیت، ایجاد بیع یا تصحیح بیع، اگر شارع کبرویاً این ها را به دست مکلفین نسپرده باشد، حتماً صغریاً اینها را به دست مکلفین سپرده است، مثلاً شخصی که مالک عینی است می تواند برای دیگری انشاء ملکیت کند، یا می تواند فسخ کند، یا می تواند بیع فضولی را امضا کند یا رد کند. تمام صحت و بطلان و رد را شارع در اختیار مکلف قرار داده است.

اما طهارت آب، نجاست دم و مواردی از این قبیل را مانند صحت وضو و نماز را شارع به دست مکلفین نسپرده است و مکلف نمی تواند صحت یا ابطال را جعل کند اما ملکیتی را که فضولی انشاء کرده است، صحت و بطلان آن به دست مکلف است.

احکام وضعی که انشاء آن حدوثاً یا بقاء به دست مکلف است، فقیه در آن محدوده به عنوان ولی بر مکلفین می تواند حکم وضعی جزئی یا کلی را امضا کند، البته اگر حکم وضعی کلی در دست مکلفین واگذار شده باشد. مصادیق آن را بعداً بررسی می کنیم که کدام یک از احکام وضعیه در دست مکلفین است و کدام نیست. کبری در دست مکلفین است یا صغری که موارد این ها فرق دارد.

### تصرف فقیه در احکام وضعی

در بحث ما، باید بررسی شود که حکم وضعی اهلیت و صلاحیت قرار دادن برای شخصیت های حقوقی و به رسمیت شناختن آن ها، حکم وضعی است که شارع در اختیار مکلفین قرار داده یا از قبیل نجاست و امثال آن است که در دسترس خود شارع است. البته اگر شک بشود، نمی توان به اطلاق ادله ولایت فقیه تمسک کرد و چنین گفت که فقیه این مشروعیت را برای شخصیت های حقوقی قرار داده است، چون از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام می شود.

## بیان شبهه

ادعا شده که چه اشکالی دارد شارع مقدس اختیار جعل مشروعیت برای شخصیت های حقوقی را به دست فقیه بسپارد، به فقیه بگوید که می توانی این حکم وضعی را جعل کنی و مکلفین نمی توانند این را وضع کنند، چه منعی دارد که شارع این اختیار را به فقیه بدهد؟ البته اینکه شارع چنین اختیاری به فقیه ببخشد، خروج بر شریعت نیست؛ زیرا خود شارع چنین اختیاری داده است که فقیه می تواند جعل کند و اعتبار به شخصیت های حقوقی بدهد. مثل این که شارع برای ولی فقیه چنین اختیاری داده باشد که می تواند جعل طهارت کند، می تواند حکم کند که مشرکین پاک اند، درست است که شارع حکم بر نجاست کرده اما این اختیار را به فقیه بدهد که جعل طهارت و نجاست کند، اگر خود شارع همچنین اختیاری به فقیه بدهد با این که به مکلفین این اختیار را نداده، چه اشکالی پیش می آید؟

ممکن است که شاهد هم برای این ادعا آورده شود، مانند مبنایی که در باب زکات است، گفته شده اصل قانون زکات را که مردم باید از اموال خود زکات بدهند را شرع جعل کرده است، اما اموالی که زکات بر آن ها قرار می گیرد چیست؟ عده ای اینطور گفته اند که اختیار آن به دست مکلف نیست اما به دست ولی فقیه هر زمانی است، زمانی ولایت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده که ایشان زکات را در نه چیز قرار داده است که اگر به حد نصاب برسد، زکات واجب می شود، زمانی ولایت برای امیر المومنین علیه السلام قرار داده شد و ایشان صلاح دیدند که بر آن نه چیز، مورد دیگری را هم اضافه کنند، مثلاً زکات را در اسب هم قرار دادند در حالی که پیامبر اکرم برای اسب ها زکاتی قرار نداده بودند. این مسأله که زکات در اسب فقط برای زمان امیر المومنین علیه السلام بوده یا در همه ازمینه است، بحث دیگری دارد.

همچنین در هر زمانی ولی امر، و در زمان غیبت ولی امر بنابر اینکه ولایت فقیه اثبات شود، ولی امر آن فقیه است، می تواند زکات را در چیزهای دیگر هم قرار دهد، مثلاً روی بعضی از کارخانه ها و پارچه بافی ها، یا خیاطی ها، یا ماشین سازی ها زکات و مالیات قرار دهد.

همانطور که جعل زکات با اینکه در اختیار مکلفین نیست و در دست ولی هر زمان است که می تواند اموالی که متعلق به زکات است را مشخص کند، کم و زیاد کند، به همین صورت در بحث ما هم چه اشکالی دارد که مکلفین صلاحیت جعل اعتبار به شخصیت های حقوقی را ندارند اما این صلاحیت به دست ولی امر سپرده شده است که اگر صلاح دید، اعتبار و اهلیت به شخصیت های حقوقی ببخشد، کما اینکه می تواند جعل زکات کند برای بعض اموال، انکار گفته شود این جعل زکات و تعیین مالی زکوی است، خودش حکم وضعی است، همانطور که حکم وضعی به دست ولی امر سپرده شده، در شخصیت های حقوقی هم چه اشکالی دارد که جعل شخصیت کند و این حکم وضعی به دست او سپرده شده باشد؟

## جواب شبهه

جواب این شبهه با تقریبی که ابتدا بیان شد، معلوم می شود، ما اینطور نگفتیم که اشکال ثبوتی دارد و محال است چنین حقی به ولی امر داده شود، بلکه گفته شد دلیلی بر آن نداریم و ادله ولی فقیه چنین گستردگی ندارد که صلاحیت جعل مشروعیت و حکم وضعی به دست فقیه بدهد. حتی در مواردی که احکام وضعیه در اختیار مکلفین نیستند، شارع مقدس در مواردی که جعل حکم وضعی را یا انشاء حکم وضعی را چه کبرویا یا صغرویاً، به دست خود مردم نداده است و در اختیار مردم قرار نداده است مثل، ملکیت و زوجیت و امثال آن، اینکه فقیه در امثال این موارد می تواند ابتدائاً جعل حکم وضعی کند، دلیلی بر آن نداریم.

البته اگر جایی شارع به فقیه گفت که تو حق انشاء حکم وضعی داری یا دادن مشروعیت به شخصیت های حقوقی داری گرچه مردم این حق را ندارند، اگر چنین صلاحیتی برای فقیه از ادله شرعی ولایت فقیه استفاده کردیم، ملترم می شویم.

اما بحث این است که همچنین دلیلی نداریم و ادله شرعی بر ولایت فقیه فقط این مقدار را را برای او قائل است که اگر شارع برای احکام الزامیه اش، چهار چوبی را معین کرده است و اموری را به دست مردم نداده است، ظاهر این کلام شارع که من تو را ولی و حجت قرار داده ام، یعنی تو را حجت در این چهارچوب قرار داده ام، نه بر این چهارچوب، نه اینکه ولی فقیه ولایت دارد حتی این چهارچوب ها را به هم بزند، بلکه اگر شارع جایی گفت که فقیه حق دارد چهارچوب را بهم بزند، اگر چنانچه زکات را از این قبیل بدانیم، ولایت در تعیین اموال زکوی را به دست فقیه داده است و مستلزم هستیم که او صلاحیت دارد که جعل زکوی بودن مال کند و برای اموال زکوی حد نصاب قرار دهد.

اما اگر فقط ادله ولایت فقیه باشد، از ادله بیشتر از این استفاده نمی شود، «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» ظاهرش این است که از اندازه ای که مومنین بر نفس خودشان ولایت دارند، پیامبر اکرم نیز به همان مقدار نسبت به آن ها اولیت دارد، اما در مواردی که مردم خودشان ولایت و اختیاری در آن جا ندارند، مثل حرمت شراب یا حرمت ربا، در چنین مواردی ولی، ولایتی بر حلیت این اعمال ندارد، و نمی تواند جعل حکم وضعی کند در جایی که مردم صلاحیت آن را نداشته باشند و فرقی بین حکم وضعی و تکلیفی وجود ندارد، بلکه اگر جایی خود شارع دست ولی را باز گذاشت و گفت ولی فقیه می تواند چهار چوب من را به هم بزند، جعل کند و حکم کند، چنین مواردی پذیرفته می شود و خروج از شریعت نیست زیرا خود شارع اجازه داده است. اما اثباتا دلیلی بر همچنین ولایتی برای ولی فقیه نداریم.

و مسأله اموال زکوی که در این رابطه مثال زده اند، مثال درستی نیست و قیاس مع الفارق است، زیرا در آنجا فقیه چیزی را که در اختیار مردم نیست جعل نمی کند، مثلاً الان مالیات بر کارخانه ماشین سازی جعل کند و بگوید این ها هم یک دهم درآمد خود را مالیات قرار دهند، این در محدوده خود کارخانه ماشین سازی و تاجر هست، وقتی می گوید تاجری که ماشین وارد می کند ده درصد سودش را زکات یا مالیت بدهد، یا دولت با او شریک است در ده درصد سود، خوب این تجاوز بر شریعت قطعاً نیست، و نیاز به دلیل خاص نداریم و همان دلیل عام ولایت فقیه کافی است، زیرا تاجر حتی اگر فقیه هم چیزی نگفته بود، می توانست ده درصد سود مال را به دولت بدهد، می توانست دولت را در ده درصد سود خودش شریک کند و این در اختیار خود مکلف و تاجر است، اما فقیه می آید و این را الزام می کند، نسبت به تاجر می گوید در چیزی که می توانستی بدهی و ندهی و دولت را در آن شریک نکنی، من تو را الزام می کنم و ولایت بر تو دارم، و می تواند این را به صورت حکم تکلیفی بیان کند، به این صورت که بگوید واجب کردم بر تو که ده درصد سودت را بدهی یا به صورت حکم وضعی بگوید در مال تو ده درصد بین تو و دولت شرکت ایجاد کردم، زیرا در این صورت هم تاجر می توانست خودش دولت را در ده درصد اموالش شریک قرار دهد، حالا ولی فقیه جای او این کار را می کند، پس در همان مثال هم طوری نیست که فقیه دارد چیزی را جعل می کند که در اختیار مکلف نبوده است، بلکه در امری که در دست خود مکلف بوده، فقیه دارد دخالت می کند و او را ملزم می کند.

کبری مسأله هم عرض شد که اگر دلیل خاصی پیدا شد و چنین صلاحیتی را برای فقیه قائل شد، خروج بر شریعت نیست اما گفته شد که ادله ولایت فقیه چنین امری را نمی تواند اثبات کند و چنین صلاحیتی را به فقیه نمی دهد.

### تصرف فقیه در آثار

تا اینجا معلوم شد که دلیلی نداریم که فقیه بتواند به عنوان حکم وضعی برای شخصیت های حقوقی مشروعیت جعل کند و به آن ها اعتبار ببخشد، لکن مع ذلک می تواند تمام آثار تکلیفیه شخصیت حقوقی و تمام آثار وضعیه شخصیت حقوقی را مترتب کند بدون اینکه به مشروعیت شخصیت های حقوقی اعتراف کند.

یعنی اگر چنانچه شخصی ماشینی به فلان شرکت فروخت که شخصیت حقوقی است، از طرفی دلیلی هم بر مالک شدن آن

شرکت پیدا نشد و اهلیت مالک شدن برای او ثابت نشد و به عنوان شخصیت حقوقی مشروعیت را نتوان ثابت کرد، در نتیجه چه کسی مالک می شود؟ در حالی که اصلاً شخصیت حقوقی اعتبار ندارد تا چیزی را بخرد و بفروشد و مالک شود، لکن ولی فقیه می تواند بگوید اگر معامله کردی با این موسسه، با این که موسسه ای نیست که بتواند ماشین را مالک شود اما تو دیگر حق نداری در این ماشین تصرف کنی، زیرا تصرف کردن در این ماشین برای فروشنده نهایتاً یک امر مباحی است، اما ولی فقیه او را از این تصرف منع می کند، این امری بود که اختیارش دست خود مکلف بود اما ولی فقیه در آن اولویت دارد و فرد را از تصرف منع می کند، نه اینکه شخصیت حقوقی مالک باشد یا مشروعیت داشته باشد.

یا اینطور گفته شود که ولی فقیه با اینکه مشروعیت موسسه را قبول ندارد اما به مدیر موسسه بگوید که تا حالا که نمی توانستی در ماشین فروشنده سوار شوی اما از این به بعد می توانی در آن مال تصرف کنی زیرا فروشنده با فروش ماشین از آن اعراض کرد و مالش مثلاً جزء مباحات عامه شد، یا حتی اعراض نکرد و حق داشت که تو را از سوار شدن ماشین منع کند، اما ولی فقیه این حق را به مدیر موسسه می دهد که در آن تصرف کند و سوار آن شود، زیرا فروشنده مالک ماشین بود و می توانست به تو اجازه دهد و می توانست مانع شود، حالا من به جای او تصمیم می گیرم و به تو اجازه می دهم که از این به بعد از این ماشین استفاده کنی، به عنوان ولایت بر فروشنده که جواز و منع به دست او بود.

اگر موسسه مشروع بود مالک می شد و به عنوان مالک می توانست تصرف کند، اما الان تصرفات مالکانه از باب مالک بودن نمی تواند بکند زیرا اصلاً موسسه ای وجود ندارد تا مالک شود و شارع اصلاً مشروعیتی برای موسسه قبول ندارد، لکن ولی فقیه ولایت بر فروشنده دارد و فروشنده حق اجازه و منع داشت و ولی فقیه از اولویت خود استفاده می کند و حق اجازه را به آن موسسه می دهد.

بنابراین همان اثر و فایده مالکیت را می توان به وسیله ولایت فقیه ثابت کرد. یعنی هم منع می کند دیگران را از تصرف مالی که به موسسه فروخته شد و هم اجازه می دهد به موسسه یا اصحاب موسسه یا مدیر موسسه که از این ماشین برای نفع موسسه استفاده شود. آثاری که در اختیار مکلفین بود را تصرف می کند و اجازه می دهد. یا در شرکت ها، قبلاً گفته شد که شرکت های عادی داریم و حقوقی داریم، چرا شرکت های حقوقی انشاء شده است؟ اثر آن چیست؟ وقتی چند نفر سرمایه گذار جمع شده اند و کارخانه یا صندوق قرض الحسنه یا فروشگاه یا بانکی را تأسیس کرده اند، این شرکت در حقیقت ملک شرکاء است و اموال شرکت متعلق به آن شرکاء است و دیگر چه نیازی است که شخصیت حقوقی برای این شرکاء متصور بشوند؟

بیان شد که این امر آثاری دارد، مثلاً یکی از آثار این بود که اگر شرکاء خاص که شرکت را ایجاد کرده اند به افرادی مقروض بودند، مثلاً زید و عمرو و بکر از دیگران پولی قرض گرفتند و با آن شرکت را ثبت کردند، بعد که شرکت ثبت شد این شرکت بما هو شرکت، رفت قرض کرد و اجناسی را به ذمه شرکت خرید، از فلان تاجر قرض کرد یا جنس خرید تا شرکت تجارت کند، در اینجا اگر چنانچه زید و عمرو و بکر که خودشان ابتدا به اسم خودشان رفتند پولی قرض کردند، ورشکست شدند، طلبکارها می آیند و می خواهند پول را از این سه نفر استیفاء کنند و دیدند اموال شخصی این سه نفر به اندازه بدهکاری شان نیست، در اینجا اموالشان به نسبت بدهکاری به هر کدام از طلبکارها تقسیم می شود و به هر کدام داده می شود، ممکن است پولی که به طلبکارها می رسد کمتر از بدهکاری شان باشد، اما چاره ای نیست زیرا پول های شخصی این سه نفر به همین مقدار است تا بعداً باقی طلب را این سه نفر بدهند. اگر شخص دیگری هم بود که طلب از شرکت داشت و فرض بر این است که شرکت ورشکست نشده پس می رود تمام طلبش را از شرکت می گیرد. طلبکار شرکت را با طلبکار اشخاص قاطی نمی کنند و به طلبکار شرکت گفته نمی شود که مانند طلبکار شخص، بیاید بخشی از طلبش را از اموال این سه نفر بگیرد، بلکه او از شرکت تمام طلبش را می گیرد زیرا او از اشخاص طلبکار نبوده و از شرکت طلب داشته است و شرکت هم

ورشکست نشده پس تمام طلب خود را از شرکت طلب می کند.

این یک اثر ایجاد شخصیت اعتباری برای شرکت است، در حالی که اگر شرکت شخصیت مستقلی نداشته باشد، شخصی که به شرکت پول یا جنس قرض داده طلبکار از اشخاص است و با افرادی که از شرکاء طلب دارند، یکی می شود. و ممکن است کمتر از طلبش به او برسد.

البته این خاصیت و حکم را ولی فقیه می تواند اعمال کند بدون اینکه بتواند شخصیت حقوقی برای شرکت ایجاد کند، می تواند طلبکاران از شرکاء را بگوید که درست است شرکت برای همین شرکاء است اما به شما اجازه نمی دهم که به اموال شرکت دست بزنید، نه به این خاطر که برای شرکت مشروعیت قائل باشد بلکه از این باب که اختیار چنین امری دست طلبکاران است و جایز است برای طلبکاران که طلب خود را از اموال شرکا برداشت کنند حتی از اموال شرکت که برای همین شرکاء است، کما اینکه می توانستند طلب خود را از غیر اموال شرکت طلب کنند، اما ولی که بر طلبکاران اولیت دارد، طلبکاران را از اینکه طلب خود را از شرکت بگیرند، منع می کند.

حتی طلبکار در اموال اشخاص هم می تواند بعضی اموال را کنار بگذارد، مثلاً طلبکار بخواهد که طلب او را بدهد و بدهکار بگوید صبر کن تا ماشین را بفروشم و طلبکار بگوید نمی خواهد، فعلاً هر چه در دست داری بده و همه طلب خود را یکجا نخواهد.

در چیزی که اختیار آن در دست مکلفین است ولی فقیه می تواند فرد را ملزم کند که طلبکار از این قسم از اموال بدهکار، طلب خود را وصول نکند. کما اینکه خود طلبکار می توانست طلب خود را از این بخش از اموال استیفا نکند.

در مثال ما هم ولی فقیه شرکت را قبول ندارد و از طرفی اموال شرکت هم برای همین شرکاء است و شرکت نهاد مستقل و شخصیت مستقلی ندارد منتها ولی فقیه می تواند به طلبکار بگوید دست به اموال شرکت نزنند گرچه اموال شرکت هم برای همین اشخاص است اما ولی این اجازه را به طلبکار نمی دهد که طلب خود را از اموال شرکت وصول کند.

از طرفی به شخصی که طلبکار از شرکت بود اجازه می دهد که تمام طلب خود را از اموال شرکت طلب کند و فقط طلب را از اموال شرکت باید استیفا کند، گرچه اموال شرکت هم برای شرکا است و شرکا اموال شخصی دیگری نیز دارند ولی به طلبکار اجازه می دهد طلب خود را از اموال شرکت وصول کند و به اموال شخصی شرکا کاری نداشته باشد.

بنابراین تمام آثاری را که بر شخصیت اعتباری و مشروعیت داشتن شخصیت حقوقی بار می شود، را می توان به وسیله ادله ولایت فقیه بر آن بار کرد بدون اینکه ولی فقیه برای شخصیت حقوقی اعتبار و شخصیت قائل شده باشد، زیرا ولی فقیه صلاحیت مشروعیت بخشی به شخصیت حقوقی ندارد اما آثاری که بر شخصیت حقوقی مترتب می شود از این جهت که در اختیار مکلفین است، می تواند به آن امر و نهی می کند.

ممکن است برای شخصیت حقوقی آثاری پیدا شود که ابتدا برای مکلفین وجود نداشته باشد که آن ها را شامل نمی شود اما تمام معاملات و داد و ستد های مشروع شخصیت حقوقی را امضا می کند و تنفیذ می کند و مورد امر و نهی قرار می دهد. تمام معاملات مباحی که آثار مباحی دارند و در اختیار مکلفین است را تنفیذ می کند و مورد امر و نهی خود قرار می دهد.

در ابتدای بحث گفته شد که دنبال این هستیم که شخصیت های حقوقی معتبر است یا خیر؟ به این ترتیب این هم نوعی اعتبار بخشی به شخصیت های حقوقی است که تصرفات آن ها نافذ می باشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين